

ایینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۵
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۸

۲۱۸

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۵

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.37, No.2 Jun - Jul 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

218

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

سید احمد رضا قائم مقامی | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | منیر درکیچ / احمد زیلیج / روزچهر مصاحب
سید علی آقایی / سید محمد حسین حکیم | آریا طبیب زاده | محمدرضا رهبریان | رقیه قراهنی
مهدی اسفندیاری / روح الله کاظمی | رسول جعفریان | علی راد | امید طبیب زاده | شهباز محسنی
فرهاد طاهری | سیدرضا باقریان موحد

یادداشت های شاهنامه (۱۰) | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۵)
قدرت تحول آفرین ترجمه: حافظ شیرازی در اواخر دوران عثمانی و بالکان غربی هابسبورگ
بازنگری در تاریخ قرآن خیقانی | یادداشت های لغوی و ادبی (۷) | عباس فرساد، آغازکننده شعر به
لهجه قمی | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر
احیای کامل عبقات الأنوار پس از صدوپنجاه سال انتظار | مطهری و مسئله زنان: مروری بر یادداشت های
تازه انتشار یافته | طومار (۱۵) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات بر اساس آرای رنه ولک (۵)

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش: روزنامه دیواری های مدارس ایران



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش

Jap.isca.ac.ir

نردبان شکسته (۸): تحلیل انتقادی مصادر اسطوره حفظ نقد ساختار زندگی‌نامه ابوجعفر وراق؛ از ایستایی تا ناپویایی (۵)

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران؛ دانش‌آموخته سطح چهار تفسیر و علوم قرآن حوزه علمی قم | علی راد

| ۱۸۷ - ۲۰۶ |

۱۸۷

آینه پژوهش | ۲۱۸

سال ۳۷ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۵

چکیده: عادل عزازی در کتاب طعون و شبهات الشيعة الإمامية حول صحيح البخاري و الرد عليها می‌کوشد زندگی‌نامه ابوجعفر وراق را به مثابه مؤلف «شمائل البخاری» بازسازی و روایت کند. بررسی انتقادی این روایت نشان می‌دهد گزارش عزازی دچار نوعی ایستایی و ناپویایی است و از ظرفیت لازم برای ترسیم تصویری تاریخی عمیق و چندلایه از شخصیت و نقش ابوجعفر بهره‌مند نیست. از مهم‌ترین نشانه‌های این ایستایی می‌توان به کلیشه‌گرایی در ارائه زندگی‌نامه، بسنده کردن به توصیف‌های کلی و غیرتحلیلی، سطح‌نگری در مواجهه با داده‌های تاریخی، تک‌صدایی بودن روایت و فقدان دیدگاه‌های بدیل و نیز کلی‌گویی در ارزیابی علمی شخصیت مورد بحث اشاره کرد. مجموعه این آسیب‌ها انسجام درونی روایت، پویایی تحلیلی متن و در نهایت اعتبار علمی روایت عزازی را تضعیف کرده است؛ به گونه‌ای که حاصل کار، به جای بازتابی جامع و مستند از ابوجعفر وراق، تصویری یک‌بعدی، ساده‌سازی شده و ناکافی از او در مقام راوی، مؤلف و کنشگر سنت حدیثی ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نقد کتاب طعون و شبهات الشيعة الإمامية حول صحيح البخاري، زندگی‌نامه ابوجعفر وراق، نقد ساختار، ساختار روایت، ناپویایی روایت، ایستایی روایی.

Tūmār (15)

Broken Ladder (8): A Critical Analysis of the Sources Underlying the Myth of Preservation:

A Critique of the Biographical Structure of Abū Jalfar al-Warrāq—From Stasis to Narrative Inertia (5)

Ali Rad

Abstract: In his book *Tū'ūn wa Shububāt al-Shī'a al-Imāmiyya Ḥawl Ṣaḥīḥ al-Bukhārī wa al-Radd 'Alayhā*, 'Adīl 'Izzāzī attempts to reconstruct and narrate the biography of Abū Ja'far al-Warrāq as the author of *Shamā'il al-Bukhārī*. A critical examination of this account reveals that 'Izzāzī's portrayal suffers from a form of narrative stasis and analytical inertia, lacking the capacity to provide a historically rich and multi-layered understanding of Abū Ja'far's personality and role. Among the most significant indicators of this narrative stagnation are the reliance on biographical clichés, the use of broad and non-analytical descriptions, a superficial engagement with historical evidence, the predominance of a single interpretive voice without consideration of alternative perspectives, and generalized assessments of the scholarly standing of the figure under discussion. Collectively, these shortcomings undermine the internal coherence of the narrative, diminish its analytical vitality, and weaken its scholarly credibility. As a result, instead of offering a comprehensive and well-documented reconstruction of Abū Ja'far al-Warrāq's life and significance, the work presents a simplified, one-dimensional, and inadequate portrait of him as a transmitter, author, and participant in the hadith tradition.

Keywords: critique of *Tū'ūn wa Shububāt al-Shī'a al-Imāmiyya Ḥawl Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*, biography of Abū Ja'far al-Warrāq, structural criticism, narrative structure, narrative inertia, narrative stasis.

اشاره

در مقالات پیشین اشاره کردیم که عادل عزازی در کتاب طعون و شبهات الشيعة الإمامية حول صحيح البخاری و الرد علیها، کوشیده است با نگارش زندگی‌نامه‌ای برای ابوجعفر و زاق، اهمیت و شهرت وی را در جایگاه مؤلف کتاب «شمائل البخاری» اثبات کند.^۱ این تلاش گرچه گامی کوتاه در معرفی ابوجعفر و زاق به مثابه یک شخصیت تاریخی و حدیثی است، اما روایت عزازی از نظر ساختاری دارای نقص‌ها و آسیب‌هایی است که پیش‌تر در چند مقاله پژوهشی به نقد و بررسی آنها پرداختیم^۲ و این مقاله نیز در امتداد آنها قرار دارد.

شایان ذکر است که ساختار روایت در متون تاریخی از جمله زندگی‌نامه‌ها نقشی مؤثر در بازتاب تجربه‌های تاریخی، بازنمایی شخصیت‌ها و حفظ انسجام روایی متن دارد. روایت‌های فاقد انعطاف و انسجام، از ارائه تصویری روشن، جامع و علمی از شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی مانع می‌شوند و به کاهش پویایی و ارزش پژوهشی متن می‌انجامد. با توجه به این مهم، پرسش اصلی این مقاله آن است که مشکلات و آسیب‌های ساختاری زندگی‌نامه ابوجعفر و زاق در روایت عزازی چگونه بر کاهش پویایی و اعتبار علمی آن اثر گذاشته‌اند و چه راهکارهایی برای رفع این نواقص از منظر نقد ادبی و روایت‌شناسی وجود دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، این مقاله با رویکرد تحلیلی - کیفی و روش تحقیق تاریخی - روایی و با استناد به نظریات ساختار روایت و نقد ادبی، به بررسی ابعاد مختلف ساختار روایت این زندگی‌نامه می‌پردازد. داده‌ها از طریق تحلیل محتوای دقیق متن زندگی‌نامه ابوجعفر و زاق و مقایسه آن با استانداردهای روایت پویا، متوازن و چندبعدی در نقد ادبی گردآوری شده است.

این مطالعه ضمن پرداختن به نقاط ضعف روایت عزازی در بخش‌های مختلف ساختاری و محتوایی، ضرورت بازنگری انتقادی و افزایش تعامل پژوهشی و نظری در متن زندگی‌نامه ابوجعفر و زاق را برجسته می‌کند تا پاسخ‌گوی نیازهای علمی و پژوهشی معاصر گردد. این مطالعه گسترده و دقیق به دلایل متعددی انجام شده است که مهم‌ترین آن جایگاه ویژه کتاب عادل عزازی در دانشگاه الأزهر مصر است. این کتاب، پژوهش برتر و ممتاز این دانشگاه معرفی شده است؛ از این رو انتظار می‌رود متنی با بالاترین سطح علمی و پژوهشی، مبتنی بر آخرین نظریه‌ها و روش‌های علمی نگارش یافته باشد. دانشگاه الأزهر مصر از کهن‌ترین و معتبرترین مراکز علمی جهان اسلام به شمار می‌آید و اعتبار پژوهش‌هایی که در این دانشگاه مطرح می‌شوند، در سطح

۱. نک به: عزازی، طعون و شبهات الشيعة الإمامية حول الصحيح البخاری و الرد علیها، ج ۱، ص ۱۸۴، پانویست شماره ۱.

۲. علی‌راد، «زندگی‌نامه ابوجعفر و زاق: از مضامین تا ساختار»، آینه پژوهش، ش ۲۱۳.

بین‌المللی پذیرفته شده است؛ به همین دلیل، آثار مرتبط با این دانشگاه باید معیارهای سختگیرانه علمی را رعایت کنند تا شایسته وصف ممتاز بودن باشند.

از آنجاکه دانشگاه الأزهر در جایگاه نهاد دین‌پژوهی سرآمد در جهان اسلام شناخته شده است و هم‌زمان خود را دارای رویکردی معتدل و علمی متعهد نشان می‌دهد، آثار مورد تأیید این مرکز باید بازتاب‌دهنده آخرین و تازه‌ترین نظریه‌های علمی و پژوهشی باشند. بنابراین جایگاه بالای علمی کتاب عزّازی که به تأیید دانشگاه الأزهر رسیده است، الزام می‌کند که در تألیف آن با دقت و جامعیت فراوان از ابزارها و تکنیک‌های نوین تاریخ‌نگاری و روایت‌نگاری بهره‌گرفته شده باشد. این انتظار وجود دارد که کتاب مذکور ضمن ارجاع به آخرین نظریه‌ها، نقد منابع و تحلیل‌های عمیق علمی را نیز در خود جای دهد.

با توجه به این معیارها، بررسی‌های مفصل و انتقادی این مطالعه به منظور سنجش میزان تحقق این الزامات علمی در کتاب عزّازی انجام شده است تا مشخص شود که آیا این اثر توانسته است به سطح کیفی پیش‌بینی شده دست یابد یا خیر؟ همچنین این پژوهش می‌کوشد خلأهای موجود را شناسایی کند و راهکارهایی برای ارتقای آثار مشابه پیشنهاد دهد تا نمونه‌های آینده بتوانند میان سطح علمی دانشگاه الأزهر و واقعیت متون منتشرشده، فاصله ایجاد نکنند و اعتبار این مرکز علمی را حفظ کنند.

ناشناخته بودن پیشینه مکتوب و شفاهی پژوهش در باب تحلیل ساختار روایی زندگی‌نامه ابوجعفر وّزاق و نقد رویکرد عادل عزّازی به کتاب «شمائل البخاری» در زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی، انجام این تحقیق را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که تاکنون پژوهش‌های منسجم و روشمندی که به طور خاص به نقد و تحلیل انتقادی روایت عزّازی در نگارش زندگی‌نامه ابوجعفر وّزاق پرداخته باشند، کمبود قابل ملاحظه‌ای دارند. همچنین پرداختن به جایگاه ابوجعفر وّزاق به عنوان نویسنده «شمائل البخاری»، به مثابه کهن‌ترین منبع اخبار اسطوره‌ای از شخصیت محمد بن اسماعیل بخاری و روش‌شناسی عزّازی در معرفی وی به لحاظ پژوهشی مغفول مانده است.

این پژوهش از نخستین تلاش‌ها در حوزه تحلیل انتقادی ساختار روایت زندگی‌نامه ابوجعفر وّزاق در کتاب عزّازی به شمار می‌رود و نخستین بار است که رویکرد عزّازی به کتاب «شمائل البخاری» و معرفی مؤلف آن، به گونه‌ای روشمند و مبتنی بر اصول نقد ادبی و روایت‌شناسی بررسی می‌شود. اهمیت این تحقیق در آن است که با تمرکز بر نقاط ضعف ساختاری روایت،

نقدهای متنوع و دیدگاه‌های جدید پژوهشی، زمینه‌ای را برای تولید متونی مستندتر، دقیق‌تر و علمی‌تر در حوزه تاریخ حدیث فراهم می‌آورد. بنابراین این تحقیق ضمن پرکردن خلأ پژوهشی، می‌تواند الگویی برای نقد سایر متون زندگی‌نامه‌ای تاریخی و حدیثی شناخته شود.

این مقاله افزون بر بخش‌های «اشاره» در ابتدای متن و «دست‌آورد» در انتهای آن، دارای بدنه اصلی متشکل از دو بخش مستقل است؛ در بخش اول با عنوان «نظریه روایی و پویایی روایت» به جایگاه اصل پویایی در نظریه روایی پرداخته‌ایم. بخش دوم با عنوان «شواهد ناپویایی در روایت عزّازی» در چند جستار است که هر کدام به بررسی و تحلیل بخشی از ناپویایی‌ها و آسیب‌های ساختاری روایت تاریخی عزّازی از زندگی‌نامه ابوجعفر و زاق اختصاص یافته است. در بخش «اشاره» که مقدمه‌ای بر مقاله محسوب می‌شود، مسئله اصلی پژوهش با جزئیات تشریح شده و ابعاد مختلف آن مانند ضرورت انجام تحقیق، اهداف، پیشینه پژوهش و روش‌شناسی به گونه‌ای جامع و دقیق بیان شده است. این بخش چارچوب کلی پژوهش را ترسیم می‌کند و زمینه را برای ورود به بخش‌های تحلیلی فراهم می‌آورد. در پایان، بخش «دست‌آورد» نتایج و یافته‌های تحقیق به طور خلاصه و منسجم ارائه شده است که شامل تحلیل کلی از نقاط قوت و ضعف روایت و پیشنهاد‌های علمی برای بهبود کیفیت روایت‌های تاریخی است.

نظریه روایی و پویایی روایت

زندگی‌نامه‌نویسی در جایگاه یکی از گونه‌های روایت از اصول و قواعدی پیروی می‌کند که در دانش روایت‌شناسی بررسی و تبیین شده‌اند. روایت‌شناسی (Narratology) شاخه‌ای از نقد ادبی و مطالعات تاریخ‌نگاری است که به تحلیل عناصر، ساختارها و سازوکارهای روایت می‌پردازد. مسئله محوری در این حوزه، «روایت» به مثابه گونه‌ای خاص و ساخت یافته از گفتار یا نوشتار است؛ گونه‌ای که از طریق سازمان‌دهی رویدادها، شخصیت‌ها و زمان، معنا و تفسیر خاصی از واقعیت را عرضه می‌کند.

روایت‌شناسی به بررسی مفاهیم، عناصر و رویکردهای گوناگون در فهم ماهیت روایت می‌پردازد؛ در این میان، تحلیل ساختار روایت از مهم‌ترین مسائل آن به شمار می‌آید.^۱ این دانش بر تمایز روایت از دیگر گونه‌های بیانی و ادبی تأکید دارد و می‌کوشد ویژگی‌ها و سازوکارهایی را شناسایی کند که روایت را از سایر اشکال بیان متمایز می‌سازد. در چارچوب این دانش، نظریه‌های متعددی برای تحلیل روایت‌های داستانی و غیرداستانی ارائه شده است.

۱. بنگرید: دیوید هرمن و دیگران، دانش‌نامه نظریه‌های روایت؛ جان مانفردیان، روایت‌شناسی: مبانی نظریه روایت؛ ابوالفضل حری، جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی؛ محمدرضا حاجی‌بابایی، روایت‌شناسی: نظریه و کاربرد؛ والاس مارتین، نظریه‌های روایت.

روایت‌شناسی پیشینه‌ای کهن دارد. هرچند ریشه‌های نظری آن را می‌توان در اندیشه‌های ارسطو در کتاب بوطیقا (Poetikes) جستجو کرد،^۱ اما این حوزه در سیر تاریخی خود به‌ویژه در سده بیستم، با طرح دیدگاه‌های ساختارگرایانی چون ولادیمیر پراپ، کلود لوی - استروس، تزوتان تودوروف و ژرار ژنت گسترش و صورت‌بندی نظری دقیق‌تری یافت.

روایت‌شناسی بر اساس تعریف دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مجموعه‌ای از احکام و نظریه‌های کلی درباره ژانرهای روایی، نظام‌های حاکم بر روایت (داستان‌گویی) و ساختار پیرنگ است. در یک تقسیم‌بندی کلی، تاریخ روایت‌شناسی را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد: نخست: دوره پیش‌ساختارگرا تا حدود سال ۱۹۶۰ میلادی؛ دوم: دوره ساختارگرا از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ میلادی؛ سوم: دوره پس‌ساختارگرا که افزون بر تحولات پسین ساختارگرایی از جمله نظریه‌سازی، گرایش‌های جدید روایت‌شناسی به سوی رویکردهای میان‌رشته‌ای را نیز دربر می‌گیرد.^۲ روایت‌شناسی می‌کوشد با بررسی عناصر و سازوکارهای درونی روایت از جمله ساختار پیرنگ، نقش و جایگاه راوی، توالی زمانی رخدادها، زاویه دید، شخصیت‌ها و شیوه‌های روایت‌پردازی، چارچوبی نظری و روشمند برای تحلیل و نقد متون روایی فراهم آورد. در این رویکرد، روایت نه فقط مجموعه‌ای از رویدادها، بلکه ساختاری معنادار تلقی می‌شود که از طریق سازمان‌دهی خاص عناصر خود، دلالت‌های معینی را تولید می‌کند.

در دوره ساختارگرایی، توجه اصلی روایت‌شناسان معطوف به تحلیل ساختارهای درونی روایت بود. در این چارچوب، تمایز میان روساخت و ژرف‌ساخت روایت اهمیت یافت و تلاش شد الگوها و قواعد بنیادینی شناسایی شود که سازمان روایت‌ها را شکل می‌دهند. همچنین بررسی شیوه‌بازنمایی زبان، منطق درونی روایت و سازوکارهای تولید معنا در متن، از محورهای اساسی تحلیل ساختارگرایانه روایت به شمار می‌رفت.^۳

روایت‌شناسی معاصر به‌ویژه در نظریه ژرار ژنت (۱۹۳۰ - ۲۰۱۸ م)، بر تنوع ساختاری و انعطاف‌پذیری روایت تأکید دارد. در این دیدگاه، روایت‌هایی که تنها به نظم خطی و ساده اکتفا می‌کنند، از

۱. کتاب بوطیقای ارسطو متنی فشرده و پیچیده است که به شکل درس‌نامه‌ای برای تحلیل موضوعات ادبی نوشته شده و پیوندی میان نظریه ادبیات و فلسفه ارسطو برقرار می‌کند. این کتاب از منظر انتقادی و فلسفی، نقش مهمی در شکل‌دهی به نظریه دراماتیک و نقد هنری داشته است. از بوطیقا چند ترجمه به زبان فارسی ارائه شده است. رک: سهیل محسن افنان، نامه ارسطوطاليس درباره شعر؛ عبدالحسين زرین‌کوب، فن شعر؛ فتح‌الله مجتبائی، هنر شاعری؛ سعید هنرمند، بوطیقای ارسطو: ترجمه متن همراه با کنکاش در تئوری بوطیقا.

۲. ایرنا ریما مکاریک، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

ظرفیت‌های گسترده روایت‌پردازی بهره نمی‌برند. ژنت روایت را در سه سطح اصلی تحلیل می‌کند: داستان، روایت و روایتگری، و مفاهیمی چون زمان روایی، کانونی‌شدگی و نوع راوی را در مرکز توجه قرار می‌دهد. بر این اساس، روایت صرفاً بازگویی یک داستان نیست، بلکه نظامی پیچیده از زمان‌بندی روایی، زاویه دید، فاصله یا نزدیکی راوی با رخدادها و شیوه بیان است.

ژرار ژنت، نظریه روایت‌شناسی خود را با تکیه بر دو سنت مهم ادبی، یعنی صورت‌گرایی روس و ساختارگرایی فرانسوی پرورش داد. مبانی فکری این نظریه از درک ساختاری زبان در اندیشه فردینان دوسوسور و نیز از نظریات بینامتنیت در آثار یولیا کریستوا و رولان بارت الهام گرفته است. ژنت با تمرکز بر عناصر بنیادینی چون زمان روایی، وجه و لحن، چارچوبی منسجم و روشمند برای تحلیل متون روایی ارائه می‌کند.

نظریه روایت‌شناسی ژنت در ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای تأثیر گسترده‌ای داشته است و از جامع‌ترین نظریه‌ها در این حوزه به شمار می‌آید. پژوهش‌های متعددی با بهره‌گیری از این چارچوب نظری به تحلیل دقیق ساختار زمان، زاویه دید و سازمان روایت در رمان‌ها و داستان‌های کوتاه پرداخته‌اند و کارآمدی آن را در بررسی ظرایف روایت نشان داده‌اند.

از مهم‌ترین دستاوردهای این نظریه می‌توان به تقسیم روایت به سه سطح داستان، روایت و روایتگری، بررسی تقدم و تأخر روایی و تحلیل کانونی‌شدگی اشاره کرد. این مفاهیم در مطالعات ادبی فارسی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند و در تحلیل آثاری گوناگون از جمله نوشته‌های غسان کنفانی^۱ و برخی رمان‌های معاصر ایرانی به کار رفته است.^۲

ژنت با تأکید بر تمایز میان داستان و روایت، ساختارگفتمان، نظام زمان و زاویه دید، امکان تحلیل ژرف‌تر سازوکارهای روایتگری را فراهم می‌آورد. این رویکرد چندوجهی نه تنها به فهم

۱. «غسان کنفانی» (۱۹۳۶-۱۹۷۲م) نویسنده، روزنامه‌نگار و مبارز فلسطینی بود که در شهر عکا زاده شد. او از اعضای برجسته جبهه مردمی برای آزادی فلسطین به شمار می‌رفت و در کنار فعالیت‌های سیاسی، نقشی مهم در شکل‌گیری و گسترش ادبیات مقاومت فلسطینی ایفا کرد. کنفانی از پیشگامان ادبیاتی بود که رنج، تبعید و تجربه زیسته فلسطینیان پس از آوارگی را در قالب روایت‌های ادبی بازتاب می‌داد. از میان آثار او، رمان «مردانی در آفتاب» شهرتی ویژه دارد؛ اثری که با زبانی نمادین و تمثیلی، سرگذشت تلخ پناهندگان فلسطینی و بن‌بست‌های تاریخی و اجتماعی آنان را به تصویر می‌کشد. این رمان امروزه از مهم‌ترین نمونه‌های ادبیات مقاومت و از برجسته‌ترین آثار ادبیات معاصر عربی به شمار می‌آید. نک: غسان کنفانی، مردانی در آفتاب.

۲. برای آشنایی بیشتر با نظریه ژنت در روایت‌شناسی بنگرید: ژرار ژنت، «گفتمان روایی: رساله‌ای در روش تحلیل»، ژرار ژنت، «گفتمان حکایت»، ژرار ژنت، «تخیل و بیان: نقد زبان‌شناختی»، ژرار ژنت، «گفتمان روایت: جستاری در باب روش»، الهام شیروانی شاعنایی، «نظریه روایت‌شناختی ژرار ژنت: بررسی و تطبیق دو رمان».

دقیق‌تر متون روایی کمک می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه بهره‌گیری از تکنیک‌هایی مانند جابجایی‌های زمانی، چندصدایی و تغییر زاویه دید می‌توان روایت را از حالت خطی و ساده فراتر برد و به ساختاری پویا و چندلایه تبدیل کرد.

در اغلب نظریه‌های روایت‌شناسی، به تناسب و پویایی ساختار روایت توجهی اساسی شده است.^۱ بر پایه دیدگاه ساختارگرایانه، روایت معتبر تنها به بازگویی یک داستان واقعی یا تخیلی محدود نمی‌شود، بلکه شیوه بیان راوی، چگونگی سازمان‌دهی آغاز و انجام و ترتیب فرازوفرودهای روایت نیز در شکل‌گیری معنا نقش تعیین‌کننده دارد. به بیان دیگر، ساختار روایت همان شیوه چینش و سامان‌دهی رویدادها در متن است که به داستان حرکت، انسجام و معنا می‌بخشد؛ از این رو پویایی ساختار روایت یکی از عوامل اصلی در جلب توجه مخاطب و انتقال مؤثر معنا و آگاهی به شمار می‌آید.

در مقابل، روایتی که از چنین تحرک و تحول ساختاری برخوردار نباشد، با آسیب «ناپویایی روایی» مواجه می‌شود. مقصود از ناپویایی در ساختار روایت، کمبود تغییر و تحول در شیوه سازمان‌دهی وقایع و نحوه بیان آنهاست؛ وضعیتی که موجب کاهش جذابیت و زنده بودن روایت می‌شود و توانایی آن را در ایجاد کشش و درگیری ذهنی مخاطب به طور قابل توجهی محدود می‌کند.

ناپویایی در روایت را می‌توان آسیبی دانست که از ترکیب عوامل فنی و کنش‌های انسانی پدید می‌آید. بخشی از این مسئله به شیوه سازمان‌دهی روایت، ترتیب رویدادها و فنون روایت‌پردازی مربوط است؛ اما در بسیاری از موارد، منشأ اصلی آن به انتخاب‌ها و جهت‌گیری‌های راوی بازمی‌گردد. راوی ممکن است به دلایل شخصی یا ایدئولوژیک از برخی بخش‌های روایت شتاب‌زده عبور کند، به برخی رخدادها زندگی سوژه کمتر پردازد یا آنها را کم‌اهمیت جلوه دهد.

چنین جهت‌دهی می‌تواند به حذف یا حاشیه‌راندن بخش‌های مهم روایت بینجامد، تصویری ناقص از سوژه ارائه دهد، در برخی قسمت‌ها ابهام ایجاد کند و روایت را به سوی تک‌صدایی و محدود شدن زاویه دید سوق دهد؛ بنابراین نقش راوی در شکل‌گیری روایت، تعیین‌کننده است. او فقط انتقال‌دهنده اطلاعات نیست، بلکه با انتخاب، تأکید و حذف برخی عناصر، چارچوب معنایی روایت را سامان می‌دهد و غیرمستقیم مسیر درک و تفسیر مخاطب از رویدادها و شخصیت‌ها را جهت‌دهی می‌کند.

از نشانه‌های این آسیب می‌توان به ثبات بیش از حد شخصیت اصلی و نبود تحول در او اشاره کرد. همچنین پراکندگی بخش‌های روایت و ضعف پیوند منطقی میان آنها، روایت را به

۱. والاس مارتین، نظریه‌های روایت، ص ۴۰ - ۶۰.

مجموعه‌ای از قطعات منفصل تبدیل می‌کند. در چنین متونی، رویدادها غالباً به صورت توالی زمانی صرف بیان می‌شوند و کمتر به زمینه‌ها و پیامدهای آنها پرداخته می‌شود. افزون بر این، کم‌رنگ بودن تعارض‌ها و نبود یک محور یا خط روایی منسجم نیز از عوامل تشدیدکننده ناپویایی در ساختار زندگی‌نامه‌ها به شمار می‌آید.

روایت «شمائل البخاری و مؤلف آن» با ذوق، پیش‌فرض‌ها و زاویه دید عزازی درآمیخته است؛ از این رو ساختاری روایی و پیرنگی ویژه پیدا کرده است. این درهم‌تنیدگی میان روایت و نگرش عزازی سبب شده است که شیوه‌گزینش رویدادها، نحوه برجسته‌سازی برخی عناصر و کم‌رنگ شدن برخی دیگر، در شکل‌گیری معنای نهایی روایت نقش تعیین‌کننده داشته باشد.

بنابراین بررسی این روایت تنها با اتکا به نقد تاریخی یا کتاب‌شناختی کافی نیست، بلکه نیازمند تحلیل بر پایه اصول روایت‌شناسی است. چنین رویکردی امکان می‌دهد تا ساختار روایت، شیوه سازمان‌دهی رویدادها، نقش عزازی در جهت‌دهی معنا و میزان پویایی یا ایستایی روایت به گونه‌ای روشمند بررسی شود. در پرتو این تحلیل می‌توان کاستی‌ها و آسیب‌های احتمالی روایت از جمله شیوه‌بازنمایی شخصیت‌ها، چگونگی شکل‌گیری پیرنگ و میزان انسجام ساختاری آن را آشکار کرد.

روایت تاریخی

زندگی‌نامه‌نویسی، گونه‌ای از روایت تاریخی است که با بهره‌گیری از ابزارهای زبانی و ادبی، زندگی و شخصیت یک فرد درگذشته را بازنمایی و تبیین می‌کند. در این نوع نوشتار، گذشته به صورت روایتی منسجم و هدفمند سامان می‌یابد؛ روایتی که با تکیه بر پیوندهای علی میان رویدادها و با استناد به شواهد معتبر، در پی ارائه فهمی معنادار از زندگی یک شخصیت است. از این رو هرچند عنصر روایت در تاریخ و داستان مشترک است، اما روایت تاریخی به دلیل اتکای آن بر اسناد و شواهد، از داستان متمایز می‌شود.^۱ از منظر ساختاری و کارکردی، زندگی‌نامه‌نویسی به مثابه گونه‌ای خاص از روایت تاریخی - ادبی چند ویژگی اساسی دارد:

یک: زندگی‌نامه‌نویسی گونه‌ای از نوشتار تاریخی - ادبی است که به بازنمایی زندگی یک شخصیت در بستر زمان و در پیوند با زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و فکری پیرامون او می‌پردازد. در این نوع نگارش، زندگی فرد نه به صورت مجموعه‌ای پراکنده از رویدادها، بلکه به مثابه روندی معنادار و پیوسته در متن تاریخ روایت می‌شود.

۱. محسن محمدی فشارکی و فضل‌الله خدادادی، «از تاریخ تا داستان؛ تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان»، ص ۷۱ - ۸۶.

دو: در زندگی نامه نویسی، تمرکز اصلی بر شخصیت سوژه و سیر تحول زندگی او قرار دارد. رویدادها، تجربه‌ها و کنش‌های فردی در چارچوبی منسجم روایت می‌شوند تا خواننده بتواند مسیر شکل‌گیری شخصیت، اندیشه‌ها و نقش تاریخی سوژه را درک کند.

سه: زندگی نامه نویسی افزون بر ثبت وقایع، دارای کارکردی فرهنگی و معرفتی نیز هست؛ زیرا روایت زندگی شخصیت‌ها می‌تواند به انتقال تجربه‌های تاریخی، الگوهای فکری و ارزش‌های فرهنگی در جامعه کمک کند و زمینه فهم بهتر تحولات تاریخی و اجتماعی را فراهم آورد.

چهار: زندگی نامه نویسی پدیده‌ای پویا و چندبُعدی است که از تنوع شیوه‌های روایت و تفاوت در زاویه دید راویان ناشی می‌شود. این گونه نوشتاری افزون بر ثبت تاریخی زندگی یک فرد، نوعی فعالیت ادبی - روایی نیز به شمار می‌آید که با بهره‌گیری از مفاهیم و ابزارهای روایت‌شناسی^۱ به انسجام و استحکام ساختار متن کمک می‌کند و امکان درک عمیق‌تر و چندسویه‌تری از شخصیت و مسیر زندگی سوژه فراهم می‌آورد.

پنج: نگارش زندگی نامه باید بر اسناد و شواهد معتبر استوار باشد. زندگی نامه مستند که رخدادهای زندگی سوژه را بر پایه منابع قابل اعتماد گزارش می‌کند، با گونه‌هایی که ماهیتی نیمه‌داستانی دارند تفاوت دارد. در گونه‌ای که از آن با عنوان «زندگی نامه داستانی» یاد می‌شود، نویسنده با بهره‌گیری از تکنیک‌های روایت داستانی می‌کوشد زندگی شخصیت مورد نظر را بازآفرینی کند؛ با این حال، مبنای روایت همچنان داده‌های تاریخی است و پرداخت ادبی تنها به انسجام و جذابیت متن می‌افزاید.

شش: از نظر ساختاری، زندگی نامه می‌تواند در قالب‌های روایی گوناگون سامان یابد. در ساختار خطی، رویدادها بر اساس توالی زمانی روایت می‌شوند؛ در حالی که در ساختارهای غیرخطی، نویسنده ممکن است با استفاده از تکنیک‌هایی مانند بازگشت به گذشته یا جابجایی زمانی، سازمان روایت را پیچیده‌تر کند. در کنار این عناصر، انتخاب لحن و نوع دیدگاه راوی نیز در شکل‌گیری برداشت خواننده از روایت نقش مهمی دارد.

هفت: روایت راوی از زندگی سوژه پیوندی مستقیم با ساختار کلی متن زندگی نامه دارد؛ به گونه‌ای که شیوه روایت نمی‌تواند با منطق و سازمان کلی متن ناسازگار باشد. شیوه گزینش، ترتیب و بیان رویدادها از سوی راوی بر ساختار کلان روایت اثر می‌گذارد؛ در مقابل، ساختار کلی متن نیز چارچوب‌هایی را برای شیوه روایتگری تعیین می‌کند.^۲

۱. حسین پاینده، نظریه و نقد ادبی، ص ۱۵۵ - ۳۰۱.

۲. ایرنا ریما مکاریک، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ص ۱۳۳.

هشت: راوی در زندگی نامه نویسی نقشی فراتر از گزارشگر صرف رویدادها دارد. او با انتخاب ساختار مناسب روایت، تنظیم زمان بندی و ترتیب وقایع، تعیین زاویه دید و گزینش لحن روایی، زمینه شکل گیری تصویری منسجم و متوازن از سوژه را فراهم می آورد. چنین فرایندی موجب می شود که متن زندگی نامه از سطح یک گزارش تاریخی ساده فراتر رود و به روایتی چندلایه و پویا تبدیل شود که هم زمان ابعاد تاریخی، ادبی و تفسیری زندگی سوژه را بازنمایی می کند.

نه: زندگی نامه نویسی فقط به گردآوری و گزارش اطلاعات تاریخی محدود نمی شود، بلکه نیازمند تحلیل های عمیق و نقدهای روشمند است. راوی باید در کنار بازیابی و دسته بندی داده های تاریخی، به تحلیل مضامین، بررسی زمینه های تاریخی و نقد دیدگاه های رقیب یا موازی نیز بپردازد. این رویکرد تحلیلی سبب می شود روایت زندگی سوژه از حالت خطی و ایستا فاصله گیرد و به روایتی پویا و چندبعدی تبدیل شود که تصویر جامع تر و دقیق تری از شخصیت و جایگاه تاریخی او ارائه می دهد.

ده: روایت زندگی نامه تنها بازتابی از داده های خام تاریخی نیست، بلکه نوعی بازخوانی و تفسیر پویا از زندگی سوژه در بستر تاریخ به شمار می آید. در این چارچوب، زندگی نامه می تواند به متنی تحلیلی و زنده تبدیل شود که ضمن بازنمایی رخداد های تاریخی، امکان فهم عمیق تر از شخصیت سوژه و شرایط اجتماعی و فرهنگی پیرامون او را فراهم می آورد.

رعایت این ویژگی ها در نگارش زندگی نامه، انسجام ساختاری، پویایی روایی و اعتبار علمی متن را تضمین می کند و امکان ارائه روایتی دقیق، تحلیلی و خواندنی از زندگی سوژه را فراهم می آورد؛ در غیر این صورت، روایت زندگی نامه با آسیب «ناپویایی روایت» مواجه می شود و از ظرفیت تحلیلی و تفسیری لازم برای فهم عمیق زندگی سوژه محروم خواهد ماند.

شواهد ناپویایی در روایت عزّازی

مهم ترین شواهد ناپویایی در ساختار روایت عزّازی عبارت اند از:

الف) کلیشه گرایی

در ساختار روایت عزّازی، آسیب کلیشه گرایی مشهود است؛ عزّازی شخصیت ابوجعفر و زّاق را تنها به ابعاد سطحی و ظاهری محدود می کند؛ نام، نسب، حرفه او در جایگاه نویسنده و و زّاق بخاری به روشنی در متن برجسته می شوند و سایر جنبه های فکری، فرهنگی و اجتماعی ابوجعفر تقریباً نادیده گرفته می شود. این رویکرد یک بُعدی مانع از بازنمایی پیچیدگی های

واقعی شخصیت ابوجعفر شده است و تصویری ثابت و یکنواخت از او ارائه می‌شود که بیشتر شبیه به یک برجسب ساده است تا یک تحلیل تاریخی جامع.

برای درک واقعی جایگاه ابوجعفر در تاریخ علم و فرهنگ سده سوم هجری، لازم است روایت عزّازی با در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و علمی زمان او غنی‌سازی شود؛ یعنی تعامل ابوجعفر با جریان‌های فکری معاصرش، نقش او در تبادل دانش، تأثیرات متقابل بر دیگر اندیشمندان و موقعیتش در شبکه علمی - اجتماعی باید بررسی شود. چنین بررسی عمیق نه تنها به غنای معنایی متن روایت عزّازی می‌افزاید، بلکه امکان ارزیابی دقیق‌تر از مقام ابوجعفر و رّاق در زنجیره تحولات علمی - فرهنگی سده سوم هجری را فراهم می‌آورد و از سطح یکنواختی که کلیشه‌گرایی به آن می‌انجامد، فراتر می‌رود.

ب) وصف بسندگی

واضح‌ترین نشانه «ناپویایی» در متن روایت عزّازی، محدود شدن آن به توصیف‌های سطحی و گزارش محور است. این روایت عمدتاً به بیان نام، نسب، شاگردی و تألیفات ابوجعفر محدود شده است و هیچ‌گونه بررسی تحلیلی یا تفسیری درباره ساختار شخصیتی یا جایگاه فکری او ارائه نمی‌شود. به عبارت دیگر، روایت به شکل یک فهرست اطلاعاتی خشک باقی می‌ماند و فاقد جستجوی رابطه علت - معلول، ارزیابی تأثیرات متقابل یا نگاه انتقادی بر تحولات زندگی اوست. نمونه بارز این رویکرد را می‌توان جمله «از بخاری حدیث نقل کرده و در سفر و حضر ملازم او بوده است» دانست که فقط به انتقال یک داده تاریخی بسنده کرده است؛ ولی پرسش‌هایی همانند چرا این ارتباط برای ابوجعفر و رّاق مهم بود، چه تأثیری بر شکل‌گیری اندیشه او داشت و چه نقشی در گسترش جریان‌های فکری آن دوران ایفا کرد، در متن جایگاهی ندارند.

به طور کلی، بخش‌های مختلف روایت عزّازی به همین قالب عمومی «اطلاع‌دهی» متمایل اند و هیچ گزاره‌ای فراتر از ارائه داده خام به خواننده عرضه نمی‌کند؛ هیچ تفسیر، تحلیل ریشه‌ای یا توضیح معنایی درباره فرازونشیب‌های مسیر علمی و اجتماعی ابوجعفر و رّاق ارائه نمی‌گردد. این انحصار در توصیف، به جای ایجاد یک متن پژوهشی پویا و انتقادی، صرفاً یک فهرست اطلاعاتی ساده و بدون عمق می‌سازد. این روایت بیشتر جنبه توصیفی و اطلاع‌رسانی دارد و از پویایی یک اثر پژوهشی و انتقادی برخوردار نیست.

ج) سطح‌نگری

بازنمایی دقیق و جامع شخصیت سوژه تاریخی در قالب یک زندگی‌نامه علمی، نیازمند قراردادن او در چارچوب‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زمانه و روزگار سوژه است. این کار صرفاً به فهرست کردن وقایع زندگی سوژه محدود نمی‌شود، بلکه باید به بررسی زمینه‌ها و شرایط محیطی که بر شکل‌گیری افکار، رفتارها و اختیارات او تأثیرگذار بوده‌اند، پرداخته شود. به عبارت دیگر، یک زندگی‌نامه موفق باید هم‌زمان دو سطح تحلیلی را دربرگیرد: سطح‌نگری که به تمرکز بر اتفاقات و دستاوردهای شخص می‌پردازد و زمینه‌گرایی که به بررسی عوامل بیرونی همانند جریان‌های فکری، ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، محیط علمی و حتی نکات جغرافیایی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه این عوامل با یکدیگر تعامل می‌کنند و مسیر حکایت و تکاپوی سوژه را تعیین کرده‌اند.

این رویکرد ترکیبی در پژوهش‌های تاریخی سبب می‌شود شخصیت سوژه موردنظر نه به مثابه یک موجود ثابت و خودکفا، بلکه به عنوان عنصری پویا درون شبکه‌ای از روابط متقابل دیده شود؛ برای مثال بررسی زندگی ابوجعفر و زاق در سده سوم هجری باید شامل تحلیل روابط او با استادان و شاگردان، تأثیرات مکاتب فکری آن دوران، شرایط سیاسی حاکم و حتی نقش کتابخانه‌ها و مراکز علم پژوهی باشد؛ در این حالت می‌توان گفت روایت زندگی ابوجعفر نه تنها به سطوح سطحی (نام، نسب، کتاب‌ها) محدود می‌شود، بلکه به عمق ساختارهای زمینه‌ای می‌نگرد که به صورت «زمینه‌گرایی فراسطح» شناخته می‌شوند.

به این ترتیب، ترکیب سطح‌نگری و زمینه‌گرایی فرامتن، معیاری برای ارزیابی کیفیت یک زندگی‌نامه علمی است؛ زندگی‌نامه‌ای که تنها به سطح‌نگری اکتفا کند، تصویر ناقص و یک‌بُعدی از شخصیت سوژه به وجود می‌آورد، درحالی‌که بی‌توجهی به زمینه‌گرایی موجب از دست رفتن ابعاد تحلیلی مهمی می‌شود که فهم عمیق‌تری از جایگاه تاریخی سوژه فراهم می‌آورند. بنابراین هر پژوهشگر یا راوی باید همواره بکوشد این دو بُعد را هم‌زمان مدنظر قرار دهد تا بتواند تصویری جامع، دقیق و مؤثر از شخصیت تاریخی ارائه دهد.

در روایت‌ عَزَازِی، توجه کافی به بسترهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی روزگار ابوجعفر و زاق اختصاص نیافته است؛ عَزَازِی صرفاً روی نام، نسب، شغل و روابط او با بخاری تمرکز می‌کند و زمینه علمی - دینی، وضعیت اقتصادی و ساختارهای تربیتی آن سده را بررسی نکرده است. این بی‌دقتی در ترسیم فضای پیرامونی، شخصیت ابوجعفر و زاق را به قالبی سطحی، کلیشه‌ای

و جدا از واقعیت‌های روزمره جامعه تبدیل می‌کند و موجب می‌شود خواننده قادر به درک عمیق و همه‌جانبه از نقش او در جریان‌های فکری، تعاملات او با سایر عالمان و اثرگذاری‌اش بر توسعه علم و فرهنگ سده سوم هجری نباشد.

در نتیجه تصویر ارائه‌شده از زندگی و فعالیت‌های ابوجعفر فاقد غنای تحلیلی می‌شود و فقط به یک فهرست اطلاعاتی محدود می‌گردد؛ در حالی که برای دستیابی به روایت کامل‌تری، لازم است حوزه‌های اجتماعی - سیاسی، شبکه‌های علمی، مراکز آموزش و کتابخانه‌ها و نیز تعاملات بین‌المللی علم‌پژوهی همان‌چنان که در منابع اولیه مشهود است، به گونه‌ای ساختارمند مورد بررسی و با روایت ترکیب شوند. این رویکرد می‌تواند نه تنها خلأهای موجود در روایتِ عزّازی را پُر کند، بلکه تصویری یک‌پارچه و چندبعدی از ابوجعفر و زّاق ارائه دهد که درک واقعی از موقعیت و اهمیت او در تحول فرهنگی و علمی سده سوم هجری را برای پژوهشگر و خواننده فراهم آورد.

د) تک‌صدایی

تک‌صدایی یکی از آسیب‌های بارز ساختار روایتِ عزّازی است؛ او فقط از یک منظر واحد نگریسته است و صداهای دیگر و دیدگاه‌های ممکن را به کلی در روایت خودش نادیده گرفته است. در روایتِ عزّازی، اطلاعاتی که می‌توانستند منابع تکمیلی یا حتی متضاد به کار رفته شوند، به کلی حذف شده‌اند و فقط به داده‌های اساسی مثل نام، نسب و فهرست آثار بسنده شده است، در حالی که تحلیل‌های معنایی، تفسیرهای متفاوت از همان رویدادها و نظرات پژوهشگران دیگر به هیچ وجه بررسی نشده است.

فقدان نظرات متقابل سبب شده است متن روایتِ عزّازی به فضای ایستایی تبدیل شود که خواننده نمی‌تواند به مقایسه نقاط قوت و ضعف استدلال‌ها بپردازد و فرصتی برای طرح سؤال یا نقد علمی پیدا نمی‌کند. روایتِ عزّازی به جای اینکه چونان بستری پویا و تعاملی برای بررسی چندجانبه شخصیت ابوجعفر و زّاق عمل کند، به گزارش ثابت و بدون قابلیت بازنگری تبدیل شده است و مخاطب را از مشارکت فعال در فرایند درک شخصیت ابوجعفر محروم کرده است.

این وضعیت نه تنها مانع شکل‌گیری گفتگوی انتقادی شده است، بلکه امکان بررسی تأثیرات متقابل بین بسترهای تاریخی - اجتماعی و تفکرات شخصی ابوجعفر را محدود کرده است؛ به ویژه زمانی که منابع متنوایی مانند نوشته‌های معاصران، نقدهای بعدی و مدارک ناشناخته می‌توانستند لایه‌های تازه‌ای به تصویر کلی از شخصیت ابوجعفر بیفزایند. برای رفع این کاستی، لازم بود عزّازی به جای

تکیه بر یک صدا، چند منبع و دیدگاه را هم‌زمان به کار می‌گرفت، اختلاف‌ها و تضادهای موجود را شفاف‌سازی می‌کرد و از ابزارهای تحلیل مقایسه‌ای بهره می‌برد؛ به این ترتیب می‌توان متنی زنده، قابل نقد و مؤثر برای درک همه‌جانبه زندگی و افکار ابوجعفر وّزاق فراهم آورد.

در مطالعات تاریخی به‌ویژه در گرایش زندگی‌نامه‌نویسی، به‌کارگیری رویکرد چندصدایی روشی مؤثر شناخته می‌شود؛ زیرا پژوهشگر را قادر می‌سازد تا از طریق مرور دیدگاه‌ها و منابع متفاوت، ابعاد گوناگون شخصیت مورد بررسی را هم‌زمان تحلیل کند، نقاط قوت و ضعف روایت‌های موجود را شناسایی نماید و در نهایت تصویری جامع‌تر و پذیرفته‌شده‌تر ارائه دهد. این روش نه تنها به غنای علمی روایت تاریخی می‌افزاید، بلکه جذابیت روایی متن را برای خواننده ارتقا می‌دهد؛ چراکه مخاطب با مقایسه نظرات مختلف، فرصتی برای تفکر انتقادی و بازخوانی داده‌ها پیدا می‌کند.

در روایت عزّازی چنین گشودگی و تعامل انتقادی با دیدگاه‌های دیگر وجود ندارد و متن در چارچوبی یک‌قطبی و تک‌صدایی باقی مانده است. در روایت عزّازی تنها یک نگرش محدود به سوژه ابوجعفر ارائه شده است؛ منابع متضاد یا تکمیلی نادیده گرفته شده‌اند و تحلیل‌های جایگزین ارائه نشده است. این محدودیت سبب می‌شود روایت از حالت زنده و پویا خارج شود و به نقطه ایستایی تبدیل گردد؛ در نتیجه خواننده از امکان نقد علمی و مشارکت فعال در فرایند فهم شخصیت ابوجعفر محروم شده است و به سوی پذیرش یک تصویر تک‌بعدی و غیرانتقادی از ابوجعفر وّزاق سوق داده می‌شود.

برای رفع این کاستی، لازم است پژوهشگر مدرن نه فقط به منابع اصلی و ثانویه مختلف مراجعه کند، بلکه نظرات معاصر و انتقادات معاصران ابوجعفر وّزاق را نیز در قالبی مقایسه‌ای به متن عزّازی بیفزاید؛ با این رویکرد می‌توان صدای چندگانه تاریخ در روایت عزّازی را بازآفرینی کرد و این روایت را از یک گزارش خشک به یک گفتگوی علمی تبدیل کرد.

ه) کلی‌گویی

در روایت عزّازی اسامی چند شخصیت مهم چونان یحیی بن جعفر بیکنندی، عمر بن حفص اشقر و محمد بن یوسف بن مطر فربری در جایگاه استادان و راویان ابوجعفر وّزاق آمده است؛ ولی توضیح روشنی درباره چگونگی ارتباط این افراد با ابوجعفر وّزاق و اهمیت روایات آنان ارائه نشده است.

برای درک بهتر ساختار علمی - دینی روزگار ابوجعفر نیاز بود زندگی هر یک از این راویان با جزئیات لازم شرح داده می‌شدند: ابتدا مشخص می‌شد یحیی بن جعفر بیکنندی چه نقشی،

آموزگار یا منتقد، برای ابوجعفر ایفا کرده است، در چه دوره‌ای در زندگی او حضور داشت و چه آثار یا روایت‌های خاصی از وی نقل کرده است؛ سپس بایستی رابطه عمر بن حفص اشقر بررسی می‌شود؛ آیا او تنها در جایگاه یک راوی عمل می‌کرد یا همراه ابوجعفر در زمینه تفسیر و شرح متون حدیثی و دینی با او مشارکت داشت؟ در نهایت، نقش محمد بن یوسف بن مطرفی باید به دقت ترسیم می‌شود؛ از جمله شیوه ارزیابی صحت اخبار او، مشارکت او در تدوین سندهای احادیث و تأثیر او بر اعتبارسنجی اخباری که ابوجعفر از او نقل کرده است. تشریح این جزئیات نه تنها زنجیره نقل ابوجعفر از این اشخاص را شفاف می‌کند و امکان ارزیابی صحت اخبار او را برای پژوهشگر فراهم می‌آورد، بلکه زمینه مقایسه دیدگاه‌های مختلف را ایجاد می‌کند و به خواننده اجازه می‌دهد تا به صورت انتقادی نقش ترکیبی این افراد را در شکل‌گیری افکار و دستاوردهای علمی ابوجعفر وراق درک کند.

بنابراین تکمیل این بخش‌های توضیحی برای رفع کلی‌گویی موجود در روایت عزّازی و ساختن تصویری چندبعدی و مستند از شبکه علمی-اجتماعی ابوجعفر وراق نیازی اساسی است که عزّازی از پاسخ به آن غفلت ورزیده است.

بی‌توجهی به تشریح دقیق روابط میان استادان، راویان و ابوجعفر وراق، نه تنها سبب ضعف ساختاری و عدم انسجام در روایت عزّازی شده است، بلکه اعتبار علمی آن را به طرز چشمگیری زیر سؤال برده است. وقتی عزّازی بدون ارائه جزئیات لازم درباره نحوه ارتباط متقابل این شخصیت‌ها با ابوجعفر، معیارهای اعتبارسنجی آنها و نقش‌شان در انتقال اخبار بخاری به او، به سوی یک فهرست اسامی صرف رفته است، خواننده قادر به پیگیری مسیر نقل اخبار ایشان و ارزیابی صحت آنها نیست.

روایت عزّازی به گزارشی سطحی تبدیل شده است که شفافیت لازم را برای بررسی انتقادی ندارد و نمی‌تواند به این پرسش عمیق «چگونه و چرا اخبار ابوجعفر به دست آمده است»، پاسخی قانع‌کننده ارائه دهد. این کاستی، ارائه تصویری کامل و قابل استناد از منابع اخبار ابوجعفر را غیرممکن کرده است، امکان مقایسه روایت عزّازی با سایر روایات را نیز از بین برده است و خواننده را به پذیرش تصویری یک‌بعدی و نامطمئن از شخصیت تاریخی ابوجعفر ملزم کرده است.

نمونه دیگر کلی‌گویی در روایت عزّازی، فقدان کتاب‌شناسی دقیق از کتاب «شمائل البخاری» است. عزّازی فقط به این نکته بسنده می‌کند که این اثر تنها تألیف ابوجعفر وراق است که در شرح حال بخاری آن را نوشته است و هیچ توضیح دیگری درباره ساختار داخلی این کتاب،

دسته‌بندی باب‌ها، روش‌شناسی، معیارهای گزینش اخبار، میزان و انواع اوصاف بخاری در آن ارائه نشده است. جایگاه «شمائل البخاری» در سیر توسعه تاریخ‌نگاری بخاری و تأثیرات آن بر آثار بعدی از سده چهارم تا دوره معاصر بررسی نشده است؛ به میزان اقتباس ابوجعفر از منابع پیشین در تألیف «شمائل البخاری»، نوآوری‌های این اثر در تاریخ‌نگاری بخاری پرداخته نشده است. این کاستی‌ها سبب شده است خواننده نتواند اهمیت تاریخی «شمائل البخاری» را درک کند و نتواند ارتباط این کتاب با تحولات تاریخ‌نگاری بخاری در سده‌های بعدی را ارزیابی نماید.

غفلت عزّازی از تشریح زمینه تاریخی و فرهنگی تدوین کتاب «شمائل البخاری» و چرایی روی‌آورد ابوجعفر وّزاق به تألیف این اثر، ناپویایی روایت او را تشدید و آن را به روایتی ایستا و منجمد تبدیل کرده است. عزّازی فقط به نقل نام این کتاب بسنده می‌کند و هیچ‌گونه اشاره‌ای به بستر زمانی که ابوجعفر وّزاق این اثر را در آن زمینه و زمانه نگاشته است، به علل و انگیزه‌های مؤلف، به شرایط فرهنگی - فکری حاکم بر اهل حدیث در سده سوم هجری در ماوراءالنهر و بخارا، نیشابور و ری، بغداد و خراسان، به فضای سیاسی و اجتماعی عباسیان و طاهریان پرداخته است.

۲۰۳

آینه پژوهش | ۲۱۸
سال ۳۷ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۵

خواننده روایت عزّازی قادر نیست تأثیرات حکومت‌ها (مانند خلافت عباسیان)، جریان‌های فکری مانند مکتب‌های عرفانی و صوفیانه، کلامی و اعتقادی همانند اعتزال و ارجاء، فقهی همانند اهل رأی و قیاس، تقابل اهل حدیث با حدیث‌گریزان و حدیث‌ستیزان، ظهور حدیث‌نگاری نظام‌مند مُسنّدی و علمی مثل رشد کتابخانه‌های مدارس مهم، چندصدایی فقهی و کلامی در بغداد، بازتاب نهضت ترجمه آثار یونانی در گفتمان اندیشه اسلامی را بر محتوا و روش‌شناسی کتاب «شمائل البخاری» ارزیابی کند؛ گویی این کتاب در یک فضای تعلیق و ایستا از تاریخ تألیف شده است!

فقدان توضیحات کتاب‌شناختی دقیق و جامع عزّازی مانع از درک دقیق ساختار داخلی «شمائل البخاری» شده است؛ برای مثال معیارهای ابوجعفر وّزاق در انتخاب صفات اخلاقی بخاری در این اثر، ملاک‌های او در ارزیابی اخبار، ارتباط این کتاب با آثار هم‌سنخ و معاصرش مبهم باقی مانده است. این کاستی، روایت عزّازی را به گزارشی ساده تنزل داده است که عمق تحلیلی و توانایی نقد را ندارد و مخاطب را در پذیرش تصویری سطحی و تک‌بعدی از این کتاب و شخصیت ابوجعفر وّزاق باقی گذاشته است.

بررسی دقیق محتوای کتاب «شمائل البخاری» می‌توانست به پویایی روایت عزّازی از این اثر بیفزاید؛ شناخت هدف مؤلف، شیوه طبقه‌بندی اخبار و ارائه مطالب، جایگاه این کتاب در

تاریخ‌نگاری بخاری در کتاب‌شناسی آن ضرورت داشت و انعکاس آنها در متن روایت به پویایی آن می‌افزود. در این مسیر، عزّازی باید به تحلیل ساختار درونی «شمائل البخاری» می‌پرداخت: مواردی همانند ترتیب باب‌ها، معیارهای انتخاب صفات اخلاقی، روش‌های استدلال و ارجاع به منابع پیشین به روشنی تشریح می‌شد. همچنین جایگاه «شمائل البخاری» در برابر دیگر آثار تاریخ‌نگاری بخاری باید مشخص می‌شد تا تأثیرات متقابل آنها بر همدیگر روشن می‌گردید. هم‌زمان ضروری بود زمینه تاریخی و فرهنگی زمان نگارش کتاب «شمائل البخاری» مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ یعنی فضایی که در سده سوم هجری، جریان اهل حدیث با جریان‌های فکری معاصر همانند مکتب‌های صوفیانه، کلامی و فقهی به هم پیوسته بود و دولت عباسی به طور نسبی فضای علمی را برای آنان تسهیل نموده بود.

در خراسان بزرگ نیز دولت طاهریان، بستر مناسبی را برای اهل حدیث فراهم آورد بود. این شرایط علمی - فکری و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، شبکه ارتباطی دانشمندان (استادان، شاگردان و راویان) و رواج کتابخانه‌های بزرگ را در سده سوم هجری شکل داده بود و تأثیر مستقیمی بر علل و انگیزه‌های تألیف «شمائل البخاری» گذاشته بود.

بنابراین افزودن توصیفی جامع از این ابعاد و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی، فرهنگی و فکری به متن روایت عزّازی نه تنها تصویر چندبعدی از زندگی ابوجعفر و زّاق ارائه می‌داد، بلکه به خواننده این امکان را می‌داد تا ارزش علمی و تاریخی کتاب «شمائل البخاری» را در چارچوب دقیق‌تری ارزیابی کند.

دست‌آورد

مسئله محوری این مقاله، ارزیابی انتقادی ساختار روایت عزّازی بود. اعطای عنوان «پژوهش برتر» به کتاب او از سوی دانشگاه الأزهر این پیش‌فرض را القا می‌کند که روایت عزّازی با معیارهای نقد ادبی، روایت‌شناسی نوین و تاریخ‌نگاری معاصر همخوانی دارد. در این مقاله درستی این فرض بررسی شد؛ ساختار روایت عزّازی بر اساس شاخص‌هایی چون پویایی و شفافیت تحلیل گردید و میزان انطباق آن با معیارهای روایت‌معیار در نقد ادبی و تاریخ‌نگاری سنجیده شد.

نتایج تحلیل انتقادی نشان داد که ساختار روایت عزّازی با کاستی پویایی همراه است. غلبه کلیشه‌گرایی و توصیف صرف، ابهام در توالی زمانی زندگی ابوجعفر، فقدان تحلیل انتقادی و تعامل با دیدگاه‌های پژوهشی گوناگون، تکیه بر روایت تک‌صدایی، بی‌توجهی به زمینه‌های

فرهنگی، تاریخی و اجتماعی از مهم‌ترین آسیب‌هایی است که اعتبار علمی و روایی این روایت را تضعیف کرده است.

کلیشه‌گرایی در این پژوهش به مثابه فقدان تحول و انسجام در سازمان‌دهی و بیان وقایع تعریف شد؛ آسیبی که از توالی نامنسجم، نبود خط محوری، غفلت از رابطه علی‌رخداده‌ها و جهت‌دهی راوی مانند حذف، سانسور یا برجسته‌سازی پدید می‌آید. بررسی روایت عزّازی نشان داد که ایستایی شخصیت سوژه، پراکندگی ساختاری، تمرکز صرف بر ترتیب زمانی و فقدان محور موضوعی منسجم از مهم‌ترین نشانه‌های این آسیب است. تحلیل بر پایه نظریه روایت‌شناسی ژنت انجام گرفت و نشان داد این چارچوب، افزون بر آشکارسازی ضعف‌های ساختاری و جهت‌گیری‌های روایی در روایت عزّازی، ابزار کارآمدی برای نقد زندگی‌نامه‌های تاریخی در پژوهش‌های آکادمیک فراهم می‌کند.

روایت عزّازی به سبب فقدان نقد منابع و ارزیابی اعتبار روایت‌ها، ساختاری ایستا و ساده‌انگارانه یافته و از پویایی لازم برخوردار نیست. ضعف در توالی زمانی، گسست روایی و تحلیل سطحی شخصیت‌ها نیز این ایستایی را تشدید کرده است؛ عامل اصلی در این ناپویایی، جهت‌دهی روایی عزّازی و ملاحظات او در سامان‌دهی روایت است؛ به گونه‌ای که ایستایی متن نه فقط از کاستی‌های فنی، بلکه از انتخاب‌های آگاهانه یا ناخودآگاه او در مدیریت روایت ناشی می‌شود.

آسیب «عدم پویایی» در روایت عزّازی در کنار دیگر کاستی‌ها، نشان‌دهنده ضعف‌های ساختاری در زندگی‌نامه ابوجعفر وّزّاق است. این مشکل از روش‌شناسی او ناشی می‌شود؛ روشی که فاقد نقد منابع، چندصدایی، بسترشناسی تاریخی و تحلیل انتقادی است و روایت را به نقل خطی و توصیفی محدود می‌کند. نتیجه آن متنی یکنواخت و کم‌تحلیل است که از ایفای نقش پژوهشی خود بازمی‌ماند. رفع این آسیب با افزودن تحلیل انتقادی، توجه به زمینه تاریخی - فرهنگی، بازنمایی دیدگاه‌های گوناگون و بهره‌گیری از رویکردهای نوین تاریخ‌نگاری ممکن است؛ رویکردی که زندگی‌نامه را از متنی ایستا به اثری تحلیلی و پویا تبدیل می‌کند و تصویری چندبعدی از ابوجعفر وّزّاق ارائه می‌دهد. بر این اساس، ارزیابی مثبت الأزهر از کتاب عزّازی محل تأمل و بازنگری است.

کتاب‌نامه

افغان، سهیل محسن؛ نامه ارسطوطاليس درباره شعر؛ ترجمه عبدالحسين زرین کوب؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ش.

پاینده، حسین؛ نظریه و نقد ادبی؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۷ش.

حاجی بابایی، محمدرضا؛ روایت‌شناسی: نظریه و کاربرد؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۶ش.

حری، ابوالفضل؛ جستارهایی در باب نظریه روایت و روایت‌شناسی؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۳ش.
راد، علی؛ «زندگی‌نامه ابوجعفر و ژاق؛ از مضامین تا ساختار»؛ آینه پژوهش، ش ۲۱۳، مرداد و شهریور ۱۴۰۴ش.

زرین کوب، عبدالحسین؛ فن شعر؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.

ژنت، ژرار؛ تخیل و بیان: نقد زبان شناختی؛ ترجمه الله شکر اسداللهی تجرق؛ تهران: سخن، ۱۴۰۲ش.

ژنت، ژرار؛ گفتمان حکایت؛ ترجمه آذین حسین زاده و کتابیون شهپرراد؛ تهران: نیلوفر، ۱۴۰۳ش.

ژنت، ژرار؛ گفتمان روایت: جستاری در باب روش؛ ترجمه معصومه زواریان؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۴۰۲ش.

ژنت، ژرار؛ گفتمان روایی: رساله‌ای در روش تحلیل؛ ترجمه مریم طیورپرواز؛ ویراستار مهدی سجودی مقدم؛ تهران: مهراندیش، ۱۳۹۹ش.

شیروانی شاعنائیتی، الهام؛ نظریه روایت‌شناختی ژرار ژنت: بررسی و تطبیق دورمان؛ تهران: نشر وانی، ۱۳۹۴ش.
عزازی، عادل؛ طعون و شبهاة الشیعة الأمامیة حول صحیح البخاری و الرد علیها؛ قاهره: داراللولوة، ۱۴۴۳ق.

کنفانی، غسان؛ مردانی در آفتاب؛ ترجمه محمدرضا مرعشی پور؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۰ش.

مارتین، والاس؛ نظریه‌های روایت؛ ترجمه محمد شهباء؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۲ش.

مانفردیان، جان؛ روایت‌شناسی: مبانی نظریه روایت؛ ترجمه محمد شهباء؛ تهران: نشر نی، ۱۳۹۰ش.

مجتبائی، فتح‌الله؛ هنر شاعری: ترجمه و شرح بوطیقای ارسطو؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳ش.

محمدی فشارکی، محسن و فضل‌الله خدادادی؛ «از تاریخ تا داستان: تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان»؛ پژوهشنامه ادبیات روایی ۳، ش ۲، ۱۳۹۴ش.

مکاریک، ایرناریما؛ دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر؛ ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی؛ تهران: نشر آگه، ۱۳۸۳ش.

هرمن، دیوید، مانفردیان، ماری-لُر رایان و دیگران؛ دانشنامه نظریه‌های روایت؛ ترجمه محمد شهباء؛ تهران: نشر نی، ۱۳۹۲ش.

هنرمند، سعید؛ بوطیقای ارسطو: ترجمه متن همراه با کنکاش در تئوری بوطیقاً؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۷ش.